

ترجمه لغات فرنگی*

میرزا محمدعلی خان ذکاءالملک (فروغی)

یادداشت مجله کاوه

در جواب استفتائی که راجع به ترجمه بعضی لغات فرنگی به فارسی در شماره ۱۰ کاوه از سال گذشته کرده بودیم هنوز، به واسطه تأخیر زیاد در ایاب و ذهاب پست، خبری از ایران نرسیده ولی دو جواب در آن مقوله از نقاط بالنسبه نزدیکتر به ما رسیده که ذیلاً آنها را نشر می‌کنیم.

یکی از آنها که اول رسید از جناب آقای قونسول لیتن است که معروف خوانندگان کاوه بوده و در مملکت آلمان در خصوص تعلق خاطر به ایران و اطلاع بر زبان و اوضاع آن مملکت و جد و کوشش در امور راجعه به ایران درجه اول را دارد. جواب دوم از وسط دریای سرخ از حوالی باب‌المنذب رسیده است. این جواب، که به شکل مقاله مختصری است، از جناب آقای میرزا محمدعلی خان ذکاءالملک است که صیت فضل و آوازه فضائلشان را همه کس شنیده و، علاوه بر مقامات علمی و ادبی، ایشان مقام دولتی و رسمی نیز دارند و رئیس مجلس شورای ملی و چند بار وزیر بوده و دو سال است جزو هیئت نمایندگان ایران برای مجمع صلح در پاریس بوده‌اند و در ایران رئیس محکمه تمیزند و مؤلف خیلی از قوانین و کتب و لهذا قول ایشان در خصوص ترجمه کلمات فرنگی به فارسی اعتبار و اهمیت زیاد دارد که خود یکی از اولین متبحرین در زبان‌های فرنگی و از مترجمین هستند.

استاد معظم له در مکتوبی که از کشتی نارکندا فرستاده‌اند چنین مرقوم داشته‌اند:

* نقل از مجله کاوه، ج ۶، ش ۲، ص ۳-۵.

بحر احمر، ۱۴ نوامبر ۱۹۲۰

استفساری که در شماره آخری روزنامه محترم کاوه راجع به ترجمۀ بعضی از الفاظ فرانسوی شده بود بنده را به فکر انداخت و اینک می‌خواهم بعضی از چیزها که به خاطر رسیدن به تحریر درآورم تا کسانی که مبتلا به ترجمه هستند در آن باب تأمل و تفکرات بنده را تصحیح و تکمیل نمایند.

به طور کلی نباید متوقع بود در مقابل هر لفظ از یک زبان در زبان دیگر لفظی منطبق بر معنای آن موجود باشد. چه لفظ قالب معنی است، گوینده معنی را به لفظ درمی‌آورد و شنونده از لفظ یاد معنی می‌کند. پس، برای این که در زبان یک قوم لفظی باشد مطابق لفظ دیگر در زبان قوم دیگر، باید همین معنای آن لفظ در ذهن هر دو قوم حاصل باشد و این کیفیت در همه مورد موجود نیست، یعنی بسیار معانی در ذهن یک قوم هست که در ذهن قوم دیگر یا هیچ نیست یا اگر هست کاملاً مطابق نیست و با شباهتی کم یا بیش تفاوتی در کار هست. مثلاً معنایی که در زبان فارسی به الفاظ ماه و خورشید و ستاره و آب و آتش و امثال آن ادا می‌شود در همه السنه الفاظ مطابق دارد زیرا که عین این معانی در ذهن تمام اقوام موجود است، اما معنایی که در نزد ایرانیان به الفاظ قلیان و کرسی و پشمک و باقلوا و قورمه سبزی و غیرها ادا می‌شود در هر زبانی لفظ مطابق ندارد، چون این چیزها در زندگانی همه اقوام نبوده و نیست و به این واسطه مثلاً هرگاه فرانسویان به ایران آمدند و قلیان دیدند و کشیدند یا پشمک و باقلوا خوردند و از این حلوا کشیدند ناچار به مناسبت لفظی برای آن اختیار می‌کنند که درست بر آن معنی منطبق نیست و به کثرت استعمال اصطلاح می‌شود مثل Narghilch در مورد قلیان (به مناسبت قلیان نارگیل). یا اگر بخواهند مسامحه نکنند و به کثرت استعمال متوسل نشوند عین لفظ فارسی را قبول کرده به کار می‌برند چنانکه در مورد بازار و کاروانسرا چنین کرده‌اند. (در باب املا قلیان قبول مسئولیت نمی‌کنم). موارد فوق که لفظی از یک زبان در زبان دیگر مطابق نداشته باشد بسیار است، اما مواردی که الفاظ دو زبان در معنی با هم متشابه هستند و کاملاً منطبق نیستند فراوان‌تر است به درجه‌ای که غالباً شخص متوجه و متذکر آن نیست. مثلاً شاید کمتر کسی متوجه باشد که لفظ فارسی «نان» با لفظ فرانسوی pain (پن) مطابق نیست زیرا که در جنس و شکل و کیفیت با هم تفاوت دارند چنانکه ایرانی بی‌خبر از فرنگستان اگر pain (پن) ببیند نمی‌فهمد نان فرنگی است و فرنگی از ایران بی‌خبر اگر نان

ببیند بدو ملتفت نمی‌شود که آن چیزی است که ایرانی‌ها به عنوان pain (پن) می‌خورند (امیدوارم از این مثال تصوّر نشود که قصد ایهامی کرده باشم چه اگر این منظور را داشتم آب را هم مثل می‌زدم). و این حرف در باب خانه و maison (مزون) و کلاه و chapeau (شاپو) و بسیاری چیزهای دیگر نیز صادق است و اگر ما این الفاظ را به جای یکدیگر استعمال می‌کنیم از ناچاری و بر سیل مسامحه است و به این اعتبار که maison (مزون) جایی است که فرنگی‌ها در آن خانه دارند و chapeau (شاپو) چیزی است که به جای کلاه به سر می‌گذارند.

امثله فوق را تماماً از چیزهای مادّی اختیار کردیم تا مطلب خوب واضح باشد ولی در امور معنوی و غیرمادی هم این کیفیت هست بلکه خیلی بیشتر شدّت دارد زیرا که اختلاف در عقل و سلیقه و ذوق بین اقوام دنیا خیلی بیشتر از اختلاف در امور مادّی است و بر زبان که آئینه روح هر قوم و بهترین وسیله اظهار افکار و احساسات است تأثیر می‌بخشد و سبب می‌شود که برای تمام الفاظ یک قوم نمی‌توان الفاظ مطابق آنها در زبان قوم دیگر پیدا کرد و این امر چاره‌پذیر نیست و می‌خواهم عرض کنم مطلوب هم نیست زیرا چاره آن این است که تفاوت در عقل و مشاعر و ذوق و سلیقه و طبایع از بین اقوام برداشته شود و این گذشته از آنکه ممکن نیست، خلاف مصلحت است چه در آن صورت دنیا هم از ترقی باز می‌ایستد و هم بی‌مزه می‌شود مثل این‌که متوقع باشیم تمام مردم صورّه به هم شبیه شوند.

این‌که برای هر لفظ از یک زبان لفظی مطابق آن در زبان دیگر نباشد بنا بر تحقیقی که در فوق کردیم برای همه السنه عمومیت دارد و عیب و نقصی نیست که منحصر به زبان فارسی باشد بلکه اصلاً بنا بر همان علتی که به جهت آن ذکر کردیم عیب و نقص نیست اگر فرانسویان قلیان‌کش نباشند و به این واسطه در زبان خود لفظی مطابق قلیان نداشته باشند زبان فرانسه از این جهت ناقص محسوب نمی‌شود و قس علیهذا در موارد دیگر، چنانکه هر کس دو زبان اروپائی مثل فرانسه و انگلیسی یاد گرفته می‌داند که بسیاری از الفاظ انگلیسی در فرانسه عیناً مطابق ندارد و هیچکس ادّعا نمی‌کند که زبان فرانسه از این بابت ناقص است و عکس آن هم موارد بسیار دارد و انگلیسی‌ها از این حیث هیچ دلخوری ندارند.

با وجود تحقیقات فوق ما نمی‌توانیم به این مسائل دل خود را خوش کرده و درصدد

یافتن الفاظ فارسی مطابق الفاظ دیگر در السنه خارجه برنیائیم زیرا اگرچه فقدان آنها به طور کلی و اساساً عیب نیست لیکن در بعضی موارد خاصه در باب اصطلاحات علمی نقص است، و علاوه بر این ترجمه کتب و رسائل از یک زبان به زبان دیگر مخصوصاً برای ما که باید علوم و معارف را از اروپائیان اخذ کنیم ضرورت دارد. پس تکلیف مترجمین بیچاره چیست و آن تکلیف را با وجود این مشکلات چگونه باید ادا کنند؟

شک نیست که ترجمه هر چند غالباً در انظار وقعی ندارد یکی از مشکلترین کارهاست و علت عمده آن همان چیزی است که در فوق توضیح کردیم، و مسلماً هر کس متوقع باشد در ازای هر لفظ بلکه هر عبارت از یک زبان لفظ یا عبارتی از زبان دیگر بگذارد از عهده ترجمه بر نمی آید. چون در این جا موضوع کلام قواعد ترجمه نیست. محض این که سخن دراز نشود داخل این مبحث نمی شویم و به تذکار چند نکته اکتفا می کنیم. در خصوص الفاظی که دلالت بر مادیات دارد چندان اشکالی نیست زیرا که در غالب مواقع می توان از الفاظ موجوده زبان خودمان عیناً یا با جزئی تصرفی اختیار کرد و این کار را ارباب حرف و صنایع دائماً می کنند و اصطلاحاتی که آنها اختیار می نمایند بسیار بجا و خیلی بهتر از اصطلاحی است که ادبا و فضلا جعل می کنند و در این خصوص اهل لغت اگر بخواهند خدمتی به زبان فارسی بکنند بهتر آنست در هر حرفه و پیشه با اهل آن گفتگو کرده اصطلاحات ایشان را اخذ و ضبط نمایند و در قاموس زبان فارسی که ان شاء الله روزی به همت دانشمندان و مساعدت اوضاع روزگار تهیه باید بشود وارد کنند، و در مواردی هم که جعل اصطلاح به طریق فوق ممکن نشود نسبت به این قسم چیزها می توانیم لفظ خارجی را عیناً قبول کنیم، چنانکه این کار هم هر روز واقع می شود و الفاظ «ماشین» و «اتوموبیل» و «تلگراف» و «تلفون» و امثال آن که امروز هر دهاتی و بی سواد ایرانی می داند و استعمال می کند شاهد این مدعاست و این فقره هم به عقیده بنده عیب نیست و ضرر ندارد و در نزد تمام اقوام و ملل رایج است.

اشکال بزرگ راجع به الفاظی است که مدلول آنها امور معنویّه است زیرا این امور به همان دلیل که معنوی و ذهنی است و جامد و مادی نیست درک آنها به طور صحیح مشکل است و نه تنها یک قوم امور معنوی قوم دیگر را به واسطه عدم انس و آشنائی درست درک نمی کند، بلکه در میان افراد یک قوم هم این امور به واسطه تفاوت مدارک و مشاعر و ذوق و سلیقه تفاوت دارد و مقدار زیادی از اختلافات و جنگ و جدالها بین

مردم به همین علت است. به علاوه چیزهای مادّی غالباً در دست اهل فن می‌افتد و غیر اهل فن در آن خصوص داعیه ندارد. هر کس نجّار نیست با لوازم نجّاری کاری ندارد و اگر محتاج شد بی مضایقه به نجّار رجوع می‌کند. اما امور معنویّه راجع به اهل معنی است و کیست که خود را اهل معنی نداند. پس همه در آن مداخله می‌کنند و به این واسطه هم امور معنویّه را خراب می‌کنند و هم اصطلاحات صحیح برای آن نمی‌یابند. پس یک اندازه رفع اشکال این قسم می‌شود که برای امور معنویّه هم به وجود و ضرورت اهل فن قائل شوند و در موقع حاجت به آنها مراجعه نمایند.

اما از حق نمی‌توان گذشت که در خصوص بسیاری از الفاظ خارجه شخص هر قدر اهل فن و دانشمند باشد در ازای آنها نمی‌تواند یک لفظ فارسی پیدا کند. اختیار عین لفظ خارجی هم در امور معنوی به عقیده بنده جایز نیست و هر چند برای امور مادّی در اقتباس و اختیار الفاظ خارجی بی مضایقه هستیم در امور معنوی با کسانی که رأی به اقتباس از خارجه دارند موافق نیستیم و عقیده‌ام این است گذشته از این که این طریق صحیح نیست و ما را به مقصد نمی‌رساند هرگاه در آن قدم بگذاریم کم‌کم اصل زبان ما از میان می‌رود.

از جمله نکات که باید نسبت به بعضی الفاظ خارجه محل توجه قرار داد این است که در ازای هر یک از آنها باید در موارد مختلفه الفاظ مختلفه به کار برد. این مسئله را همه کس می‌داند که بعضی الفاظ معانی متعدّده دارند و به هر معنی که استعمال شوند باید لفظی مطابق آن معنی استعمال کرد، مثل این که لفظ فرانسوی esprit (اسپری) گاهی به معنی روح است گاهی به معنی ذهن و زمانی به جای جوهر استعمال می‌شود در این باب اشکالی نیست منظور بنده خفی‌تر از آنست و برای توضیح باید متوسل به شاهد و مثال بشویم.

در خصوص همین لفظ esprit (اسپری) که یک معنی آن روح است وقتی که گفته می‌شود مثلاً l'esprit de l'Islam به عقیده بنده نباید گفت روح اسلام بهتر آنست که بگویند حقیقت اسلام و حال آن که ابتداء کسی نمی‌تواند بگوید esprit به معنی حقیقت است.

یکی از الفاظی که ترجمه آن را سؤال فرموده‌اید génie (ژنی) است و متذکر این امر هم بوده‌اید که معانی متعدّده دارد که تفاوت آنها خیلی ظاهر نیست و محل ابتلا را هم

به دست داده‌اید آن‌جا که می‌گویند سعدی در شعر و نادرشاه در جهانگیری «ژنی» بودند، اگر چه در زبان ما لفظی که کاملاً مطابق آن باشد نیافته‌ام اما هرگاه آن را داهیه ترجمه کنیم شاید پر دور نرفته باشیم، ولی وقتی که می‌گویند «ژنی آریانی ژنی آزادی طلبی است» به نظر بنده چاره نداریم جز این که آن را طبع ترجمه کنیم. البته این ترجمه هم درست و تمام نیست و شاید در موقع ضرورت بهتر آن باشد که اصلاً سیاق کلام را تغییر داده بگویند قوم آریانی به صفت آزادی طلبی در میان اقوام امتیاز دارد، و نیز ممکن است گاهی ترجمه قسم اول مقتضی باشد گاهی ترجمه ثانی و شاید که ترجمه بهتر از این هم دیگران پیدا کنند. مقصود بنده نمودن راه است و نیز چون گویند استعمال حرف تعریف در همه مواردی که فرانسویان می‌کنند موافق ژنی زبان انگلیسی نیست، یا استعمال بعضی استعارات فارسی از قبیل این که «گیاه ناامیدی در باغ خاطر نمی‌روید» با ژنی زبان فرانسه منافی است، یا استعمال «روح اسلام» در ازای *l'esprit de l'Islam* منافی ژنی زبان فارسی است در این امثله اگر نخواهیم دامنه مسامحه را وسعت داده از ناچاری باز ژنی را طبع ترجمه کنیم باید سیاق کلام را برگردانده گفت شیوه کلام فرانسه یا انگلیسی یا فارسی مقتضی این طور تعبیرات نیست.

لفظ دیگر فرانسوی که معادل آن را تفاضا فرموده بودید کلمه *intéressant* (انترسان) بود. به گمان بنده محال است یک لفظ فارسی پیدا کنند که در تمام موارد با آن مطابق باشد. جعل چنین اصطلاحی هم در عهده هیچ کس نیست و ناچار باید جستجو کرد و در هر مورد دید ایرانی‌ها در نظیر آن مورد چه می‌گویند مثلاً وقتی می‌گویند امروز یک قصه *intéressant* خواندم، ایرانی‌ها قصه شیرین یا بامزه یا دلچسب و مثل آن می‌گویند و وقتی که می‌گویند مصر مملکتی است *intéressant* ایرانی‌ها می‌گویند دیدنی یا تماشائی است یا سیاحت دارد. گاهی اوقات می‌گویند فلان قوم *intéressant* است. در آن صورت ما باید مثلاً بگوئیم قابل توجه است. اگر آن را وصف شخص قرار دهند یعنی محل اعتناست یا بامزه است. حتی این که بعضی اوقات به کلی باید سیاق کلام را عوض کرد مثلاً در جائی که اسم چیزی برده می‌شود و فرانسوی می‌گوید *intéressant* نیست ایرانی می‌گوید «بینداز دور» یا می‌گوید «به درد نمی‌خورد» و قس علی ذلک.

حاصل کلام آن‌که در ابتلای به این مشکل همه وقت نمی‌توان یک نوع چاره‌جوئی کرد. اولاً حتی الامکان باید سعی شویم لفظی که مطابقت کامل دارد بیابیم، اگر نشد جهد

کنیم لفظی که معنای آن شباهت تامه داشته باشد پیدا کنیم، اگر لفظ مفرد پیدا نکردیم مرکب اختیار کنیم، صفت و موصوف را ممکن است به جمله خبریه درآوریم، یا سیاق کلام را تغییر دهیم، و مخصوصاً ملتفت باشیم که یک لفظ را در همه مورد یک نوع ترجمه نکنیم و هر چند مکرر می‌شود باز عرض می‌کنم این کیفیت منحصر به زبان فارسی نیست تمام السنه خارجه نسبت به هم این حال را دارند، و مترجمین ماهر در مقام ترجمه به همین تدابیر متوسل می‌شوند و این نکات را منظور می‌دارند، و اگر سخن دراز نشده بود مطلب را معکوس کرده باز می‌نمودیم که چگونه الفاظ و تعبیراتی از زبان فارسی هست که در فرانسه یا زبان‌های دیگر نمی‌توان مطابق آن پیدا کرد و شاید بی‌فایده نباشد که روزی در این باب هم شرحی نوشته شود.

تا این‌جا که نوشته بودم برای یکی از همسفران خواندم پس از شنیدن گفت بعد از همه این تفصیلات ترجمه کلماتی را که روزنامه کاوه سؤال کرده نگفتم. گفتم اگر می‌دانستم این همه پیچ و تاب نمی‌خوردم و طول کلام نمی‌دادم، وانگهی اعضاء اداره کاوه از من و تو فاضل‌ترند اگر ترجمه این کلمات به این سهولت پیدا می‌شد خود می‌دانستند و نمی‌پرسیدند، گفت پس برای چه سؤال کردند. گفتم برای این‌که فتح باب همین قسم مذاکرات بشود. گفت این مطالب گفتن ندارد همه کس می‌داند. گفتم پریروز در پورت سعید یک روزنامه فارسی به دستم افتاد و خواندم با آن‌که نه مطالب غامضی بود نه عبارات مغلق، بعضی سطور آن را هیچ نفهمیدم باقی را هم که فهمیدم قدری به واسطه سابقه به مطالب بود یک اندازه به واسطه آشنایی به السنه خارجه. گفت چه ربطی به مطلب دارد نویسنده آن سطور چیزنویس نبوده است. گفتم این مرض امروز در میان نویسندگان ایران عمومیت دارد و علت آنست که اکثر آنها کم یا بیش زبان خارجه می‌دانند. کتب و جراید خارجه می‌خوانند، و با تعبیرات خارجه فی‌الجمله مأنوس شده‌اند، زبان و ادبیات فارسی را هم خوب فرانگرفته‌اند، و تعبیرات فارسی صحیح و فصیح مرکوز ذهن ایشان نشده. وقتی که چیز می‌نویسند نوشته‌های ایشان معجون صنایع فاسدی است، از فارسی و ترکی و فرانسه و انگلیسی و روسی و غیرها و اگر چند سال دیگر براین منوال بگذرد اصل زبان فارسی از بین می‌رود. گفت اصلاً تو محافظه‌کار و منکر ترقی و تجددی و موقعیت دنیا را در نظر نگرفته و تغییر وضعیت مملکت را طالب نیستی. گفتم اگر ترقی و تجدد زبان فارسی به این وسیله صورت می‌گیرد که کلمات

«محافظه کار» و «موقعیت» و «وضعیت» اختراع کنیم یا عبارت فارسی را طوری بنویسیم که ایرانی خالص هر قدر هم باسواد و باذوق باشد نفهمد علناً می‌گوییم که من منکر ترقی و تجدد هستم. گفت به نظرم حرارت ظاهری بحر احمر در من و تو تولید حرارت باطنی هم کرده و ممکن است کار ما منجر به نزاع شود. گفتیم حق با تو است باید سخن را کوتاه کرد.

